

اصول حاکم بر روابط بین الملل نظام اسلامی

عبدالله جوادی آملی *

دریافت: ۸۷/۷/۱۵

چکیده

سیاست خارجی نظام اسلامی به طور کلی در چهار بخش رابطه با ملت‌های مسلمان؛ رابطه با ملت‌های توحیدی؛ رابطه با ملت‌های غیرموحد و رابطه با نظام های استعماری، قابل طرح و ارائه است. در خصوص رابطه با ملت‌های مسلمان، اصل وحدت و همدلی و در رابطه با اهل توحید، اصل توحید، برابری و نفی سلطه و در مورد رابطه با ملت‌های غیرموحد زندگی مسالمت آمیز و در خصوص رابطه با مستکبران (نظام سلطه) جنگ مداوم و مستمر حاکم است.

مکتب اسلام گرچه کفار را باطل می‌داند و تبری قلبی مسلمان از کفر و کافر را به دلیل کفر او لازم می‌داند، اما زندگی مشترک انسانی را با آن‌ها امضا می‌کند، ولی مستکبر، کافر سلطه‌گری است که اگر دستش به خون، عرض و مال مردم برسد کوتاهی نمی‌کند. چنین انسان، فرد یا گروهی از هیچ حقی برخوردار نیست. از این جهت قانون برائت از مشرکین که جزء برنامه‌های حج ابراهیمی است به معنای برائت از مستکبرین است.

بنابراین، اصول حاکم بر رابطه جامعه اسلامی با کفار عبارتند از: منع رابطه قلبی، روابط پنهانی و محرمانه با کفار، منع رابطه تأیید گرایانه نسبت به مکتب کفر و پای‌بندی به پیمان‌ها، مانند پیمان‌هایی که در خصوص پناهندگان سیاسی، پرداخت دیه به کفار، رعایت مقررات جنگی، جبران خسارات، روابط عادلانه اقتصادی و پرهیز از خیانت در معاملات اقتصادی و رعایت اصول انسانی، شامل برادری انسانی و اصول

انسانی در حالت تخاصم میان ملت‌های کفر و پرهیز از اختلاف افکنی و جنگ افروزی، اصل عفو و رحمت، اصل تقدم ارشاد و هدایت بر خشونت و نفی سلطه گری.

رابطه قانون جهاد با اصل عدالت در روابط بین الملل نیز رابطه‌ای روشن و قابل دفاع است؛ زیرا در جنگ‌هایی که صورتش دفاعی است، دفاع امری پذیرفته شده است و جنگ‌هایی هم که ظاهراً تهاجمی و ابتدایی است، ماهیت آنها در واقع به جنگ دفاعی بر می‌گردد؛ چون بعد از تمام شدن حجت است و جنگ با کسانی است که مستکبرند و بعد از روشن شدن حق، هم جلوی شکوفائی خود را می‌گیرند و هم جلوی روشن شدن فطرت دیگران را. در چنین وضعیتی است که خلیفه خدا باید از خلق و فطرت خدا دفاع کند. لذا این جنگ به عنوان دفاع از حریم فطرت، مطرح است.

واژگان کلیدی

روابط بین الملل، اسلام، سیاست خارجی، نظام اسلامی، جنگ و صلح

مقدمه

موضوع بحث، روابط بین الملل از نظر اسلام است. ضرورت این بحث از این جهت است که اسلام، دینی جهان‌شمول است.

دلیل جهان‌شمول بودن اسلام، این است که تدوین حقوق بشر و نیز قانون روابط بین الملل بر مبنای دینی امکان‌پذیر خواهد بود به نحوی که بتواند جهان را در بسیاری از اصول، مشترک ببیند. به عبارت دیگر، مکتبی که توان تبیین اصول مشترک، برای جهان بشری را ندارد، نه توان جهان‌شمول بودن را دارد و نه توان تدوین حقوق بشر و روابط بین الملل را؛ زیرا اگر ملت‌ها و امتهای، فاقد یک حقیقت مشترک باشند، هرگز این اصول، میسر نخواهد بود.

اگر یک دین بخواهد جهانی باشد و برای جهانیان پیام خاص داشته باشد - خواه همه مردم جهان آن را بپذیرند و خواه فقط برخی آنرا بپذیرند - آن دین باید همه را بپذیرد و برای تنظیم روابط جهانیان، قانون متقنی ارائه دهد. اگر قانون از آداب، رسوم و سنن فرهنگی ملت‌ها اخذ شود، چنین قانونی جهانی نخواهد شد؛ زیرا عاداتها، سنتها و رسمها، طبق شرایط تاریخی و اقلیمی، گوناگون هستند، در حالی که اگر این قانون از فطرت بشر انتزاع شود، می‌تواند جهانی باشد؛ چون فطرت همه بشر یکی است. آنچه از فطرت بشر بر می‌آید، بخش عمده‌اش مربوط به اصول

مشترک است. بعضی از اصول، جنبه انسانی دارد، اگرچه کسی به خدا هم اعتقاد نداشته باشد. انسان‌شناسی جهان‌شمول نیز، وجه دیگری از این بحث را تبیین می‌نماید. از نگاه مکاتب مادی، بشر یک موجود مادی است که از خاک برخاسته و با مردن نابود می‌شود و هیچ‌کس او را نیافریده است! تظورات طبیعت است که او را به صورت بشر زنده می‌نمایاند.

از آنجا که این مکتب، فاقد اصول یاد شده و ظرفیتهای لازم برای پاسخگویی به نیازهای همه ملتها است، نمی‌تواند مکتبی جهان‌شمول باشد.

اما اسلام می‌گوید: گرچه انسانها از خاک برخاسته‌اند و خلق و خوی طبیعی آنها گوناگون است، ولی ساختار فطری روحشان یکسان است. همه انسان‌ها، دارای فطرت واحدند و آن فطرت یگانه و یکتا، یک چیز طلب می‌کند. همه انسانها بعد از مرگ، مقصدی دارند و به یک عالم خاص، رهسپار می‌شوند. در برابر یک قانون مشترک، مسؤول می‌باشند و هرکدام در برابر محکمه حق، پاسخگوی اعمال خود هستند. همچنین مبدأ فاعلی همه انسانها یکی است؛ یعنی آفریدگار و پروردگار بشر، خدای واحد است. پس مکتب اسلام در ارتباط با سه عنصر اصلی، اصول مشترکی را ارائه داده است:

۱- ساختار فطری همه انسانها یکی است.

۲- هدف و پایان سیر وجودی همه انسانها یکی است.

۳- مبدأ فاعلی، مبدأ غائی و مبدأ مادی همه یکی است.

بنابراین، آن قانونی که بتواند همه را اداره کند، باید یکی باشد.

اسلام در هر سه مسأله یاد شده پاسخ دارد؛ یعنی مدّعی است که دینی جهان‌شمول، کلی و همگانی است و دارای حقوق بشر و روابط بین‌الملل است.

بحث ما در این نوشتار، راجع به روابط بین‌الملل است که ابتدا سمت‌گیری عمومی نظام اسلامی نسبت به کشورهای دیگر مورد اشاره قرار می‌گیرد و سپس به اصول حاکم بر رفتار نظام اسلامی در قبال کشورهای غیراسلامی خواهیم پرداخت.

سمت‌گیری کلی سیاست خارجی نظام اسلامی

به‌طور کلی سیاست خارجی نظام اسلامی در چهار بخش، قابل طرح و ارائه است که عبارتند از: رابطه با ملتهای مسلمان؛ رابطه با ملتهای توحیدی؛ رابطه با ملتهای غیرموحد و رابطه با

نظامهای استعماری.

۱- رابطه با ملت‌های مسلمان

انسان، زمانی می‌تواند بین دیگران و همچنین بین خود و دیگران، رابطه‌ی حسنه برقرار کند که بتواند در درون خود، پیوندی ناگسستنی بین اندیشه‌ها، اعمال و عقائد و اخلاقش برقرار کند؛ مثلاً یک انسان دوچهره و دوشخصیتی که هر روز به رنگی در می‌آید و نتوانسته است از خود یک شخصیت واحد و متحد ارائه کند، نمی‌تواند دیگران را متحد کند. همچنین، مکتبی که داعیه‌ی تنظیم روابط بین‌الملل را دارد در درون خود باید انسجام داشته باشد.

در این راستا قرآن کریم، هم مکتب را منسجم می‌داند و هم مکتبیان را. در قرآن کریم درباره اصل مکتب می‌خوانیم:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»
(نساء (۴): ۸۲).

یعنی اگر این قرآن، کلامی غیر از کلام خدا بود و بشر چنین کتابی را نوشته بود، آن هم در طی مدت بیش از ۲۰ سال که حوادث مختلفی رخ داد، یقیناً بخش اول آن با بخش وسط و آخرش فرق می‌کرد. مطالبی که بعد از بیست سال نوشته می‌شود با مطالبی که قبل از آن نوشته می‌شود با هم فرق می‌کند؛ زیرا انسان با گذشت زمان، کامل‌تر و پخته‌تر می‌شود، اما وقتی به قرآن می‌نگریم، می‌بینیم که تمام بخش‌های این کتاب یکسان و یک‌دست است؛ یعنی آیاتی که اول، نازل شده در اوج معرفت و فصاحت است و آیاتی هم که در اواخر بعثت، نازل شده در اوج معرفت و فصاحت است.

از آنجا که مکتب منسجم است و شخصیت رهبر این مکتب نیز از لحاظ درونی منسجم است، احاد مسلمین نیز منسجم بوده و بین آنها روابط حسنه برقرار است. وجود مبارک نبی اکرم (علیه آلاف التحية والكرام) وقتی از مکه به مدینه آمد و خواست حکومت تشکیل بدهد، قبل از اینکه مسجدی بسازد که پایگاه مذهبی است، پیروان خود را به وحدت فراخواند و فرمود: «تَأْخُوا فِي اللَّهِ أَخُوَيْنَ أَخُوَيْنَ» (فیروزآبادی، ۱۳۹۲ ق، ج ۱: ۳۲۸).

پیامبر اکرم گذشته از اینکه مسأله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...» (حجرات (۴۹): ۱۰) را به عنوان یک اصل جامع کلی ارائه داد، آن اصل را در مورد احاد مؤمنین پیاده کرد و این امر توسط رهبر جامعه اسلامی صورت گرفت.

عبدالله

سال سیزدهم / شماره دوم

نقش رهبری در ایجاد وحدت میان مسلمانان از اهمیت زیادی برخوردار است. رهبر غیر از معلم است. معلم قواعد و اصول کلی را به شاگردان یاد می‌دهد، ولی رهبر و ولی، آن اصول کلی را بر موارد خاص نیز تطبیق می‌کند و طبق آن اقدام می‌نماید.

وجود مبارک پیغمبر اکرم ﷺ این چنین بود؛ تنها معلم کتاب حکمت نبود، بلکه ولی بود. شخصاً با علی بن ابیطالب (علیه السلام) عقد برادری بست و دشمنان دیرین (یعنی اوس و خزرج را که دو قبیله دشمن یکدیگر در مدینه بودند) را با یکدیگر برادر کرد و دستور داد که عقد اخوت ببندند. آنگاه با دو اصل «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...» و «تَاخَوْا فِي اللَّهِ اخْوِينَ اخْوِينَ» هر گونه تیرگی و تاریکی را از بین مسلمین زدود و روابط حسنه برقرار کرد.

۲- رابطه با ملت‌های توحیدی

پیامبر وقتی توانست مکتب خود را منسجم کرده و رهبری خود را به صورت منسجم ارائه نماید، روابط بین مسلمانان را تنظیم نمود، آنگاه نوبت به تنظیم روابط حسنه بین مسلمین و دیگران رسید. در این رابطه خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران (۳): ۶۴).

مسیحیت را دعوت کن و به آنها بگو: بیایید اصول مشترک را به عنوان روابط بین اسلام و مسیحیت، امضا کنیم که آن اصول عبارتند از:

۱. خدا را بپرستیم؛

۲. برای او شریک قائل نشویم؛

۳. رژیم ارباب و رعیتی را ملغی کنیم و دنبال برتری جویی نباشیم.

تا بر مبنای آن بتواند رژیم ارباب و رعیتی را الغا نماید و کسی رب دیگری نباشد و کسی هم رعیت دیگری نباشد. فرمود: ما همه بندگان خداییم. یک رب داریم به نام خدا و یک قانون الهی داریم. هیچ کس عقیده خود را بر دیگری تحمیل نکند و هر چه خدا فرمود ما می‌پذیریم.

قرآن کریم در سوره انبیاء بعد از بیان سیره انبیاء (علیهم السلام) می‌فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء (۲۱): ۹۲).

یعنی نه تنها مسلمانان امت واحدند، بلکه مسلمانان، مسیحیان، کلیمیان و همه پیروان انبیای

الهی یکامتند؛ زیرا اعتقاد به یک مرجع و معاد دارند و معتقد به اصل رسالتند.

در زمان حکومت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از اینکه مأموران أموی در بخشی از قلمرو حکومت علی (علیه السلام) تاختند و غارت کردند و زنهای مسلمان و همچنین غیرمسلمان از این بابت آسیب دیدند، وجود مبارک امیرالمؤمنین، سربازان خود را جمع کرد و برای آنها سخنرانی کرد و فرمود: به من گزارش رسیده است که غارتگران أموی بر بخشی از منطقه حکومتی من تاخته و بعضی از زنان مسلمان و غیرمسلمان آسیب دیده‌اند. مأموران أموی، مقداری از زیورهای زنان را به غارت برده‌اند. اگر یک مرد مسلمان با شنیدن این حادثه، جان بدهد از نظر من قابل ستایش است. نه تنها ملامت نمی‌شود، بلکه تقدیر هم می‌شود که چطور در حکومت اسلامی، بیگانه‌ای می‌آید و زر و زیور زن یهودی و یا مسلمان را به غارت می‌برد. در همین خطبه می‌فرماید: آنها چه زیور دست زن مسلمان را و چه زیور دست زن غیرمسلمان را به غارت می‌بردند، برای من یکسان بود. اگر کسی با شنیدن این جریان، جان بدهد، نه تنها ملامت نمی‌شود، بلکه به این کار جدیر و لایق است.^(۱)

معلوم می‌شود که نظام اسلامی می‌خواهد زندگی مسالمت‌آمیزی را با پیروان انبیای الهی داشته باشد.

۳- رابطه با ملت‌های غیر موحد

قرآن کریم بعد از تبیین رابطه میان مسلمانان با مسلمانان و غیرمسلمانانی که موحدند، کیفیت رابطه بین مسلمانان و سایر افرادی که اصلاً پیرو هیچ‌یک از مکاتب الهی نیستند را این‌گونه تبیین می‌نماید:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (ممتحنه (۶۰): ۸).

مشرکین و کافران دو گروه بودند؛ عده‌ای اهل توطئه بوده و سعی می‌کردند مسلمانان را بکشند یا تبعیدشان کنند یا زندانی کنند و یا اموالشان را مصادره و غارت کنند و گروه دیگر، کاری با مسلمانان نداشتند. اگر کافری از گروه دوم، مورد لطف مسلمانان قرار بگیرد، نه تنها بد نیست، بلکه این کار، محبوب خداوند است. خداوند نمی‌فرماید با کافران زندگی مسالمت‌آمیز نداشته باشید و یا نسبت به آنها قسط و عدل را اعمال نکنید، بلکه می‌فرماید: ستم‌پذیر نباشید. اگر

گروهی به شما ستم نکردند - اگر چه مسلمان نیستند و کافرند - شما نیز زندگی مسالمت‌آمیز همراه با قسط و عدل را با آنها برقرار کنید.

نشانه اینکه کافر از امنیت اسلامی برخوردار است، آیه قرآن است که به نبی گرامی

دستور می‌دهد:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه (۹): ۶).

یعنی اگر یکی از مشرکین خواست با شما رابطه فرهنگی برقرار کند و به کشور شما بیاید تا آیات الهی را بشنود و بررسی کند، شما باید اولاً: مرز را برای او باز بگذارید. ثانیاً: وقتی داخل مرز شد از او حراست کنید که هیچ آسیبی به او نرسد. ثالثاً: بگذارید تا او سخن الهی را گوش بدهد، بعد اگر نپذیرفت و خواست به کشورش برگردد، شما موظفید که او را از مرز خود به سلامت، خارج کنید.

«استجاره»؛ یعنی جوارخواستن و «جوار» نیز به معنای پناه است. اگر کسی پناهندگی فرهنگی خواست که بیاید در کشور اسلامی درباره اصول اسلامی و الهی مطالعه کند، نظام اسلامی موظف است او را بپذیرد و همه امکانات امنیتی را برای او فراهم کند و به او فرصت بدهد و اگر نپذیرفت و خواست برگردد، باز هم همکاری کند.

این دستور در صدر اسلام عمل می‌شد، الآن هم قابل اجراست. از این رو چنین دینی می‌تواند به عنوان بهترین عامل برای روابط بین الملل مطرح شود.

۴- رابطه بین المللی با مستکبران (نظام سلطه)

از دیدگاه اسلام، زندگی مسالمت‌آمیز با کافری که علیه اسلام و مسلمین، تلاش و کوشش می‌کند ممکن نیست، بلکه با آنها فقط باید ستیز کرد. آنها گروه مستکبرانند، نه صرفاً کفار. قرآن بین کافر و مستکبر، فرق می‌گذارد و می‌فرماید: با کافری که با شما اهل نبرد نباشد، می‌توانید زندگی عادلانه داشته باشید، ولی با مستکبران نمی‌توانید این چنین زندگی کنید؛ زیرا آنها شما را رها نمی‌کنند. آنها خون، مال و عرضتان را برای خود حلال می‌شمارند. آنها با هیچ تعهدی حاضر نیستند زندگی کنند و هیچ پیمانی را محترم نمی‌شمارند. اگر با چنین گروهی بخواهید میثاق بین المللی ببندید، آنها امضا نمی‌کنند. اگر قطعنامه‌ای را اجرا کنید، آنها اجرا نمی‌کنند و اگر رابطه‌ای را بر اساس تفاهم، تنظیم و تدوین کنید، آنها نقض می‌کنند. لذا قرآن کریم درباره این

گروه مستکبر می‌فرماید:

«وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (توبه (۹): ۱۲).

یعنی با رهبران و سران ستم بجنگید. نه برای اینکه آنها ایمان ندارند و کافرند، بلکه برای آنکه آنها اهل میثاق و عهد نیستند. شما اگر بخواهید با یک ملت و گروه زندگی کنید، به‌ناچار باید روابط تجاری، فرهنگی و... داشته باشید. این در حالی است که رفتار این گروه به‌گونه‌ای است که اگر بخواهید فکرتان را منتقل کنید، آنها می‌کوشند که فکرشان را تحمیل کنند و فکر شما را نپذیرند و اگر رابطه سیاسی برقرار کنید، می‌خواهند سیاست خود را تحمیل کنند و آرای سیاسی شما را نپذیرند. در روابط صنعتی می‌خواهند از صنایع شما استفاده کنند، ولی صنایع خود را در اختیار شما قرار ندهند.... در نتیجه با چنین گروهی نمی‌توان زندگی کرد. اینها در هر صورت، رفتار طلبکارانه دارند.

از این رو قرآن کریم می‌فرماید: با این گروه مقاتله کنید: «فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ»؛ چرا؟ چون «إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»؛ آنها یمین، سوگند، میثاق، عهد، نذر و مانند آن را محترم نمی‌شمارند و به آنها پای‌بند نیستند. با چنین گروهی نمی‌توان زندگی کرد. روابط بین‌المللی؛ یعنی ارتباط بین مردمی که هیچ‌کدامشان داعیه استکبار ندارند. قرآن کریم درباره صهیونیستها همین پیام را به ما ارائه می‌دهد:

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَسَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (بقره (۲): ۷۸).

بعد می‌فرماید:

«... وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (آل عمران (۳): ۷۵).

رعایت امانت، جزء اصول بین‌الملل است، اما آنها خیانت می‌کنند و می‌گویند: «... لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ...» با این حال، خود را اهل کتاب می‌دانند و حتی می‌گویند: مال و خون آنها (مسلمین) برای ما حلال است. چنین گروهی، قابل همزیستی نیست. لذا خداوند درباره مستکبران، دستور مقاتله دائمی و مستمر صادر کرده است.

اسلام، نه دین انزواست - تا جدای از جهان زندگی کند - و نه سلطه‌پذیر و سلطه‌گر است. در

بسم الله الرحمن الرحيم

سال سیزدهم / شماره دوم

عین حال که در سوره مبارکه ممتحنه، رابطه با کفار را امضا کرده است، در سوره انفال و توبه، آنها را قابل زندگی مسالمت آمیز نمی داند.

کافر، گرچه اصول الهی را نمی پذیرد، ولی اصول انسانی را می پذیرد، اما مستکبر، نه اصول الهی را می پذیرد و نه اصول انسانی را؛ چرا که خوی استکبار، پیمان شکنی است. مستکبر، همواره خود را تحمیل می کند و به هیچ پیمانی احترام نمی گذارد. از این رو در اسلام، هرگونه رابطه با مستکبر نفی شده است. قرآن کریم می فرماید:

«... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء (۴): ۱۴۱).

یعنی کافر بر مسلمان سلطه و راه نفوذ ندارد؛ نه راه نفوذ علمی دارد که با احتجاج بتواند اسلام را به عنوان دین باطل معرفی کند؛ زیرا که فرمود: «قُلْ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ...» (انعام (۶): ۱۴۹) و نه راه نفوذ تشریعی دارد که بتواند بر مسلمین حکومت کند. بنابراین، هم سلطه تشریعی، نفی شده و هم سلطه فرهنگی.

ابراهیم خلیل بعد از آنکه خوی استکبار مستکبران را به آنها تفهیم کرد، فرمود:

«وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيثُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ...» (یونس (۱۰): ۴۱).

من و پیروان من، از شما بیزاریم.

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ...» (ممتحنه (۶۰): ۴).

این اعلان تبری، هم از سوی ابراهیم است و هم از سوی پیروان ابراهیم و خدا هم در قرآن

می فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران (۳): ۶۸).

شایسته ترین مردمی که به ابراهیم، تاسی کردند اصحاب و پیروان با ایمان او بودند. پیامبر اسلام هم به مکتب او اقتدا می کند - نه به شخص ابراهیم - و مؤمنین هم به پیامبر اسلام اقتدا می کنند. اساس نهضت کربلا را هم، جنگ با مستکبر تنظیم می کند:

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِنَّا الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ» (تاریخ طبری، بی تا، ج ۴: ۳۰۵؛ مقتل الحسین، بی تا: ۸۶)؛ مگر نمی بینید آنها هیچ حقی را عمل نمی کنند و از هیچ باطلی هم،

پروا ندارند.

کافر اگرچه دستورات الهی را اجرا نمی‌کند، اما فرمان فطرت را ارج می‌نهد و بعضی از حقوق را عمل می‌کند، ولی مستکبر، نه به دستورات الهی، واقعی می‌نهد و نه برای فرامین فطرت، ارزشی قائل است. از این جهت است که سالار شهیدان فرمود: اینها گذشته از کفرشان، مستکبرند و گذشته از شرکشان مستبدند و با مستبد نمی‌توان کنار آمد.

۵- رابطه با منافقان

وقتی منافقین در مکه ماندند و به مدینه هجرت نکردند^(۱) و در بین مؤمنان، اختلاف نظر پیش آمد [و عده‌ای جنگ با آنان را مجاز و عده‌ای دیگر ممنوع می‌دانستند] قرآن کریم، خطاب به مؤمنان فرمود: چرا درباره منافقین دو نظر دارید؟

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَزَّهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَمْ تَرْضَوْنَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا وَذُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (نساء (۴): ۸۸ و ۸۹).

ماندن در دار کفر برای مسلمانی که نتواند دختر و پسر خود را حفظ کند، جایز نیست. فرمود: چرا اینها به مدینه نمی‌آیند؟ الآن که حصر برداشته شد! اینها ماندند که برای مشرکین جاسوسی کنند. چرا (شما مؤمنان) در مورد اینان دو گروه شدید؟ چرا برای کسانی که خداوند آنان را در اثر بدرفتاری و گناهی که کردند فرو برد، دلسوزی می‌کنید؟ آیا می‌خواهید آنها را هدایت کنید؟ اینها در اثر سوء عقیده و اخلاق خود به دام مشرکین افتادند. اینها نه تنها خود کافرند، بلکه می‌خواهند شما هم برگردید و کافر شوید. تلاش و کوشش آنها این است که بر شما فشار اقتصادی، وارد کنند تا در اثر این کار، دست از پیامبر بردارید.

قرآن در سوره منافقون از این دسیسه پرده بر می‌دارد:

«... يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا...» (منافقون (۶۳): ۷).

منافقین می‌گویند: فشار اقتصادی، وارد کنید و مسلمانان را در تنگنای اقتصادی قرار بدهید تا

فهرست

سال سیزدهم / شماره دوم

مجبور شوند پیامبر را تنها بگذارند و وقتی پیامبر را تنها گذاشتند، محاصره و گرفتن شخص پیامبر، مشکل نخواهد بود.

اما خداوند می‌فرماید:

«...وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (همان).

اولاً: مسلمانان که این مشکل اقتصادی را تحمل می‌کنند، بدانند خزائن آسمانها و زمین در اختیار خداست.

ثانیاً: مگر آنها می‌توانند نان و آب مسلمانان را قطع کنند؟

بنابراین، وظیفه مسلمانان در قبال این گروه، مقاومت در برابر جنگ روانی و فشارهای اقتصادی و نیز هوشیاری در برابر توطئه منافقانه آنها در همراهی با دشمنان خارجی است.

قانون برائت از مشرکین

قانون برائت از مشرکین، جزء برنامه‌های رسمی حج ابراهیمی است و آنها که حج را اقامه کرده‌اند، نه تنها حج را به‌جا آورده‌اند، بلکه اصل برائت از مشرکین را هم اجرا کرده و به‌جا آورده‌اند.

سؤال این است که اگر اسلام یک دین بین‌المللی است و خواستار روابط حسنه با همه ملل است، چگونه برائت از مشرکین را توجیه خواهد کرد؟

جواب این است که بین کافر و مستکبر فرق است. کافر کسی است که اگرچه خدا را قبول ندارد، ولی اصول انسانی را می‌پذیرد، نه ستم می‌کند و نه ستم می‌پذیرد، عهد و پیمان را گرامی می‌شمارد، در امانت، خیانت نمی‌کند، به عهد وفا می‌کند، به پیمان و میثاق احترام می‌گذارد.... لذا چون این‌گونه از احکام جزء دستورات بین‌المللی است، ما هم موظف هستیم عهد و پیمان را محترم بشماریم و نقض نکنیم، خواه طرف ما، مسلمان باشد، خواه کافر. ولی مستکبر آن کافر سلطه‌گری است که وقتی دستش به خون، عرض و مال مردم برسد در تعرض کوتاهی نکند. چنین انسان، فرد یا گروهی از هیچ حقی برخوردار نیست. از این جهت، قانون برائت از مشرکین (یعنی برائت از مستکبرین) جزء برنامه‌های حج ابراهیمی است. ابراهیم خلیل علیه السلام که به‌عنوان پدر ملل توحیدی، محسوب می‌شود، هم با کافران زندگی مسالمت‌آمیز داشت و هم با مستکبران در نبرد و ستیز بود.

آیات ابتدایی سوره مبارکه توبه که در مورد برائت از مشرکین است، سند زنده‌ای برای همین

مطلب است:

«إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ
أَحَدًا فَأَتَيْتُمَا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه (۹): ۴).

اگر مشرکین با شما پیمان بستند و نقص و نقضی در این پیمان راه ندادند؛ نه کوتاه آمدند و نه پیمان شکنی کردند، شما نیز تا آن مدتی که پیمان بستید، حق تعرض ندارید، گرچه آنها مشرک هستند، اما چنانچه نقض عهد کردند و پیمان شکن شدند، شما هم مجاز هستید که آن پیمان را برهم بزنید و عمل نکنید. پس مادامی که به مرز استکبار نرسد، میثاق با آنها است و عهد با ایشان گرامی است.

قرآن کریم، بعد از اینکه حکم این گروه را بیان می‌کند، می‌فرماید: آن مشرکین که مستکبر هستند، خدا و پیامبر خدا از آنها بیزارند. شما هم که به پیامبر تأسی می‌کنید، باید برائت خود را از آنها اعلان کنید:

«وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه (۹): ۳).

دو ندا در جریان حج، مطرح است؛ یکی ندای ابراهیمی است و دیگری ندای محمدی. ندای ابراهیمی در سوره حج بیان شده است:

«وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ
عَمِيقٍ» (حج (۲۲): ۲۷).

ذات اقدس اله به معمار کعبه (ابراهیم خلیل علیه السلام) دستور داد تا اعلان نماید که هر کس که مستطیع است به مکه بیاید. هر که توان دارد از روستا و شهری که هست، بگذرد و بیاید. وقتی به کعبه آمدند و به طواف کعبه، بار یافتند و به مراسم حج دست یافتند، این حج اکبر است. آن وقت، نوبت به اعلان نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌رسد که به گوش جهانیان برساند:

«وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه (۹): ۳).

یعنی پیامبر این اعلان را باید به گوش جهانیان برساند که همه در آن مراسم، جمع شوند و آن اعلان این است که پیامبر خدا به تبعیت از خدا، برائت از مشرکین می‌کند.

این مشرکین، کسانی هستند که هیچ عهد، پیمان و میثاقی را حرمت نمی‌نهند. پس در حقیقت این براءت از مستکبرین است، نه مشرکین. متأسفانه بسیاری از افرادی که در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند، مسأله خدا برایشان حل نشده است؛ چرا که در راه تحقیق قدم برنداشتند، لذا نسبت به آفریدگار هستی در شک و حیرت به سر می‌برند، اما با این حال، خون و مال آنها محفوظ است؛ چون در پناه و سایه دولت و کشور اسلامی زندگی می‌کنند. بنابراین، براءت از مشرکین در حقیقت براءت از مستکبرین است.

اصول حاکم بر رابطه با کفار

۱- منع رابطه قلبی و روابط پنهانی و محرمانه با کفار

اسلام اگرچه روابط با کفار را امضا می‌کند، ولی به مسلمانان دستور می‌دهد این رابطه را در محدوده جان، راه ندهند. مسلمانان اگر خواستند با یکدیگر رابطه برقرار کنند، ضمن اینکه روابط تجاری، صنعتی، سیاسی و مانند آن دارند می‌توانند به قلب یکدیگر راه پیدا کنند؛ چون هر دو مسلمان و مؤمنند.

قرآن در مورد عدم ایجاد پیوند قلبی با کفار می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (آل عمران (۳): ۱۱۸).

شما نباید بیگانگان را بطانه (آستر) جامه‌تان و محرم اسرار‌تان قرار دهید. آنها را به قلبتان راه ندهید که در درون جانتان محبت آنها جا پیدا کند. اسلام اگر رابطه بین‌المللی حتی با کفار را جایز بداند در حدّ ظهاره است، نه در حدّ بطانه؛ یعنی می‌توانید کالا بفروشید و کالا بخرید، می‌توانید مصالح نظامی را مبادله کنید و می‌توانید مسائل سیاسی را مبادله کنید، ولی اولاً: هرگز محبت آنها را به درون جانتان راه ندهید و ثانیاً: آنها را از نظر مسائل سیاسی، محرم اسرار نظامتان نکنید.

اما چرا نباید کفار را به درون جان راه داد؟ زیرا نهی از منکر، درجاتی دارد که اولین درجه آن، انزجار قلبی از بدی و بدان است. در مقام قلب، موظفیم که هم بدی را بد بدانیم، هم بدان را دوست نداشته باشیم و اگر مسلمان و مؤمنی، انسان معصیت‌کار را دوست بدارد، به اولین درجه نهی از منکر عمل نکرده است؛ چون بر هر مسلمانی واجب است که از معصیت‌کار، منزجر باشد.

۲- منع رابطه تأییدگرایانه نسبت به مکتب کفر

بخش دیگر بحث آن است که رابطه تأییدگرایانه و کمک به کفار ممنوع است؛ مثلاً اگر خرید و فروش و مبادلات دیگر، مایه تأیید مکتب باطل شود ممنوع است.

۳- پای بندی به پیمانها

رعایت میثاق نسبت به کفار واجب است. در این باره مصادیقی قابل طرح است که در آن موارد، رعایت پیمان، ضروری و لازم شمرده شده است:

الف - پناهندگان سیاسی

اگر کسی به شما ستم کرد، ولی به کشوری که شما با آن کشور، میثاق پذیرش پناهندگی سیاسی دارید، پناهنده سیاسی شد، حق تعرض به او را ندارید. خداوند متعال در سوره مبارکه نساء می فرماید: با منافقین یا بداندیشان کفرورز که علیه اسلام و مسلمین در تلاش و کوشش بودند، نبرد کنید:

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء (۴): ۹۰).

مگر اینکه به گروهی بپیوندند که شما میثاق و تعهد دوجانبه دارید که پناهندگان سیاسی را به کشور اصلی آنها بر نگردانید. اگر چنین تعهدی نسبت به کشور دیگری دارید و دشمنان شما به آن کشور پناهنده شدند، شما حق تعرض به آنان را ندارید.

ب - پیمان عدم تعرض

افرادی که در صدر اسلام مسلمان شدند، وقتی وجود مبارک نبی اکرم ﷺ به مدینه مهاجرت نمود، موظف شدند که از مکه به مدینه مهاجرت کنند و آنها که مهاجرت کردند، اولیاء یکدیگر شدند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (انفال (۸): ۷۲)، ولی آنها که تنبلی کردند و مهاجرت نکردند و در همان مکه ماندند «... وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا...» (همان) با اینکه ایمان آوردند، ولی چون مهاجرت نکردند، رابطه ولایی

مهری

سال
سیزدهم
شماره دوم

بینشان، مطرح نیست ولیکن اگر مشکل دینی داشتند و عده‌ای بر آنها حمله کردند یا مورد خشم عده‌ای قرار گرفتند، شما از این جهت که آنها مؤمن هستند، باید یاری‌شان کنید «و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثَاقٌ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ» (همان). با این حال اگر آن طرف درگیر با شما میثاق عدم تعرض بست، شما حق ندارید، مسلمان را یاری کنید. یاری کردن مسلمان امر واجب است، اما واجب‌تر از آن، رعایت میثاق بین‌المللی است.

ج - پرداخت دیه به کفار

اگر کسی مؤمنی را عمداً کشت، علاوه بر اینکه قصاص می‌شود - اگر توبه نکرده باشد - کیفر او جهنم است و اگر از روی خطا و اشتباه مؤمنی را کشت، باید دیه را به بازماندگان مقتول مسلمان بپردازد و اگر بازماندگان مقتول، مسلمان نباشند و جزء کفار و دشمنان اسلام باشند، حق پرداخت دیه وجود ندارد، ولی اگر عهد و پیمانی بین مسلمانان و کفار بسته شده باشد که هیچ‌کدام از دو گروه، خونشان هدر نرود، در این شرایط باید به میثاق خود احترام بگذارند و دیه را به بازماندگان بپردازند.

بنابراین، در مسأله دیه و ارث، اگر تعهد متقابل وجود داشته باشد که خونی از هیچ‌کس ریخته نشود، باید خون‌بها را به طرف مقابل - اگر چه کافر است - پرداخت کرد.

د - رعایت مقررات جنگی

اسلام حتی در مسأله جنگ نیز رعایت میثاق و پیمان را ضروری می‌داند، مثلاً اگر در متن جنگ، پیمان‌تان این است که اول پیاده‌نظام به‌جنگد، باید رعایت کنید. در عصر حاضر که سبک جنگها عوض شده است اگر بنا شود که اول نیروی هوایی وارد عمل شود، نیروی زمینی نباید وارد عمل شود و اگر دو طرف تعهد کردند که اول نیروی هوایی وارد عملیات شود و بعد نیروی زمینی یا بالعکس، دولت اسلامی نباید تخلف کند.

در سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) رعایت میثاق در جنگ، لازم و ضروری شمرده می‌شد. در بعضی از جنگها امیرالمؤمنین (علیه السلام) به معاونین خود می‌فرمود: «أَنْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ حَبْلٌ»؛ یعنی بین ما و دشمنان، یک طناب است که دو گروه را به هم مرتبط می‌کند. ما پیمان بستیم و لذا حق تعرض نداریم. اگر پیمان در محدوده مالی بود، حق تعرض به مال نیست و اگر در محدوده خون بود، حق تعرض به خون نیست.

۴- جبران خسارات

یکی از مسائلی که در روابط میان نظام اسلامی و سایر جوامع، دارای اهمیت است، بحث جبران خسارات احتمالی در روابط میان کشورهاست. به طور طبیعی در تعاملات کشورها با یکدیگر همواره احتمال ورود خسارات ناخواسته وجود دارد که پای بندی به جبران آنها به صلح و همزیستی مسالمت آمیز بین کشورها، کمک شایانی می کند. از این رو در اسلام بر این امر مهم تأکید شده است؛ مثلاً وقتی یکی از فرماندهان اسلام به نام خالد، حمله کرد و یکصد بیگناه را کشت، نبی گرامی اسلام ﷺ حضرت امیر علیه السلام را احضار کرد و به ایشان فرمود: خالد به نام اسلام و مسلمین بد رفتاری کرده است و علاوه بر اینکه، خسارتهای مالی وارد کرده، عده ای را هم مصادوم نموده است. تو از پول بیت المال همه خسارتها را جبران کن، حتی اگر رمه سرایی آسیب دیده و یا ظرفی که سگها در آن ولوغ می کردند (یعنی در آن آب می نوشیدند) شکسته است، بهای آنها را هم از بیت المال بپرداز.

۵- روابط عادلانه اقتصادی

به طور کلی در مسائل اسلامی، گاه جنبه فقهی، گاه جنبه اخلاقی و گاهی هم جنبه رابطه بین المللی مطرح است. به عنوان نمونه در موارد کم فروشی، مغبون کردن، غش در معامله و احتکار، هم حکم فقهی وجود دارد، هم حکم اخلاقی - که این دو حکم از حوزه بحث ما بیرون است - و هم حکم بین المللی. یک وقت چنین بحث می شود که مسلمان چنانچه خیانتی کند و کسی را عمداً مغبون کند، خلاف شرع، مرتکب شده و معصیت کرده است که این حکم، ناظر به جنبه فقهی است و یک وقت هم گفته می شود که کم فروشی یا گران فروشی و خیانت کردن یا مغبون کردن، کاشف از حرص و بخل و مال دوستی است که اینها رذایل اخلاقی هستند.

اما گاهی هم این گونه مطرح می شود که کم فروشی و مغبون کردن دیگران حرام است اگرچه خریدار غیر مسلمان باشد. از این جهت این حکم به بحثهای مربوط به روابط بین الملل ناظر است؛ یعنی اگر کشور اسلامی خواست، کالای خود را به کشور غیر اسلامی صادر کند یا مثلاً یک مسلمان خواست، محصول صناعی یا کشاورزی خود را به کشور غیر اسلامی صادر نموده و به غیر مسلمان بفروشد، آیا می تواند او را مغبون کند؟ آیا می تواند گران بفروشد؟ آیا می تواند کم بدهد؟ این قسمت مربوط به روابط بین الملل است؛ یعنی اسلام رابطه بین مسلمان و کافر و نیز رابطه بین ملت مسلمان و ملت کافر، یا دولت اسلامی و دولت کفر را بر اساس قسط و عدل،

تنظیم می‌کند و هرگز اجازه نمی‌دهد یک مسلمان هنگام فروش و صدور کالا به کشور غیراسلامی، کم بفروشد؛ زیرا کم‌فروشی جایز نیست، اگرچه خریدار، غیرمسلمان باشد - البته مسئله مال کافر حربی که فیء مسلمین است از این مسائل جدا است - قرآن کریم، کم‌فروشی را به صورت مطلق، تحریم می‌کند، اگرچه خریدار، غیرمسلمان باشد؛ چون دین اسلام، دین جهانی است و می‌خواهد همه مردم روی زمین را بر اساس عدل و قسط، اداره کند. بنابراین، حکم حرمت کم‌فروشی که در سوره مبارکه مطففین آمده است، اختصاص به روابط بین مسلمین و محدوده حوزه اسلامی ندارد:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» (مطففین (۸۳): ۲-۳).

مسئله حرمت تطیف، تنها مربوط به روابط بین مسلمین نیست که اگر کسی با مسلمان داد و ستد کرد، کم‌فروشی حرام باشد، اما نسبت به کافر، کم‌فروشی حلال باشد؛ هرگز این چنین نیست. طبق این آیه اگر کشور اسلامی کالایی به کشور غیراسلامی صادر کند و رابطه اقتصادی برقرار کند، حتماً باید از کم‌فروشی بپرهیزد.

در مسئله غبن هم اگر طرفین معامله، یکدیگر را مغبون کنند و یا در داد و ستد خیانت کنند و غش در معامله نمایند، جایز نیست، خواه طرفین معامله، مسلمان باشند یا غیرمسلمان.

پس رابطه اقتصادی‌ای که بین ملت مسلمان و ملت غیرمسلمان یا دولت اسلامی دولت کفر، شکل می‌گیرد باید بر اساس قسط و عدل باشد. چنین قانونی رابطه بین الملل را بر اساس قسط و عدل تنظیم می‌کند. جامع‌تر از این آیه، آیات دیگری است که اختصاص به مبادله کالا ندارند:

«وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (شعرا (۲۶): ۱۸۳).

«وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأُخَاهُمْ شُعَبِيًّا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (اعراف (۷): ۸۵).

«وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (هود (۱۱): ۸۵).

در این آیات سخن از ناس است، نه از مؤمنین. «بخس» به معنای «کم کردن» است. خداوند

می‌فرماید: هیچ چیزی را از هیچکس کم نکنید؛ یعنی اگر بنا شد یک استاد مسلمان برای شاگردان کافرش تدریس کند، نباید از وقت کلاسش کم بگذارد. اگر مسلمانی را به کشور کفر فرا خواندند که برای دانشجویان غیرمسلمان، درس بگوید، چنین استادی مجاز نیست که از حقش سوء استفاده کند. بَخَسْ در «اشیاء» شامل امور تجاری و غیر تجاری می‌شود؛ زیرا می‌فرماید: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ».

این بخش از آیات، جزء غرر آیات محسوب می‌شود. لذا نبی گرامی اسلام فرمود: «أَوْثِيْتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»؛ یعنی خدا به من قانونهای کلی و جامع را که از هر کدام آنها فروع متعدد و فراوان استنباط می‌شود عطا فرمود. بنابراین، اگر غیرمسلمان خواست چیزی را از مسلمان بخرد یا با او طرف عهد و پیمان شود، در اینجا مسلمان دو وظیفه دارد: یکی اینکه در اصل معامله، خیانت نکند و دوم اینکه آبروی نظام اسلامی را حفظ کند. اگر مسلمانی متعهد شد که کالایی را به کشور غیراسلامی بفرستد و در این فرستادن خیانت کرد؛ یعنی مغبون کرد یا غش در معامله روا داشت و یا کم فروخت، علاوه بر اینکه یک معصیت کبیره مرتکب شده است، ساحت نظام اسلامی را نیز لگه‌دار نموده و به حیثیت یک ملت و دولت هم آسیب رسانده است.

مثال دیگر حکم حرمت احتکار است؛ یعنی اگر غذایی موردنیاز بشر بود و آن بشر خوش هدر نبود، احتکار در حق وی ناروا است و انسان نمی‌تواند جلوی مواد غذایی انسانهایی را که خورشان محترم است، بگیرد؛ یعنی انبارها را ببندد و مال را ذخیره کند تا اینکه گران‌تر بفروشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نماینده رسمی خود دستور می‌دهد:

... فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَنَعَ مِنْهُ وَ لَيْكُنِ الْبَيْعُ يَبْعًا سَمَحًا يَمَازِينُ عَدْلٍ وَ أَسْعَارًا لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَكَفَلْ بِهِ وَ عَاقِبَةُ فِى غَيْرِ إِسْرَافٍ... (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

اگر کسی فهمید احتکار حرام است، بعد دست به احتکار زد در حالی که تو او را از منکر نهی کرده‌ای، او را تنبیه کن و مورد عقوبت قرار بده، اما در این توبیخ و عقاب اسراف نکن.

منع از احتکار، اختصاص به حوزه اسلام و فرد مسلمان ندارد، بلکه نسبت به کافری هم که در کشور اسلامی و در پناه دولت اسلامی، خوش او محفوظ است جریان دارد.

این مسأله (احتکار) هم از جهت اخلاق و هم از جهت فقه، حرمت دارد. ولی در بحث روابط بین‌الملل، این سؤال مطرح است که اگر این کار حرام است آیا نسبت به همه مردم حرام

است - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - یا فقط نسبت به مسلمین حرام است؟
ظاهر این آیات نیز مبین این است که در حق هر کس که باشد حرام است. پس اسلام روابط بین الملل را در بخشهای تجاری و اقتصادی، معاملات پایاپای و در مبادلات فرهنگی بر محور قسط و عدل، تنظیم می کند و هیچ فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان در این مسائل، مشاهده نمی شود.

بنابراین، حقیقتاً چنین دینی توان آن را دارد که همه افراد بشر را به عنوان عائله خود تلقی نماید.

۶- رعایت اصول انسانی

برای آنچه درباره رعایت قسط و عدل نسبت به تمام انسانها مطرح است، چند نمونه قابل ارائه است:

الف - برادری و برابری انسانی

یک نمونه آن نامه رسمی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر - فرمانروای مطلق مصر - می باشد. در آن نامه که به «عهدنامه مالک» معروف است، حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) مرقوم فرمودند:

... وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَعِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ... (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

وقتی به مصر رسیدی و بر کرسی قدرت تکیه کردی، نسبت به احدی گروکار رفتار نکن و خوی خون آشامی در تو نباشد، خواه نسبت به مسلمان و خواه نسبت به کافر؛ زیرا اگر آنها مسلمانند که برادر دینی تو هستند و اگر غیر مسلمانند در آفرینش، همتای تو هستند.

یعنی اصول انسانی بین تو و آنها مشترک است و این اصول مشترک انسانی را خدا آفریده است. لذا باید این اصول را تکریم کرد.

اگر انسان موحد بود از کرامت و برتری، برخوردار است و اگر موحد نبود و اهل قسط و عدل انسانی بود از کرامت نسبی، برخوردار است. انسان مادامی که دست به ستم دراز نکند محترم است.

ب - عدالت سیاسی

به نقل مرحوم کلینی (علیه السلام) کسی از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید: مردم دو منطقه باهم

جنگ دارند و هر دو طرف کافرند و نیازمند سلاح هستند و شغل ما هم، سلاح فروشی است و این دو گروه که در جنگند از ما اسلحه می خواهند. بفروشیم یا نه؟ (سرّ این سؤال آن است که فروش اسلحه به کسی که با مسلمانان در جنگ است حرام است، اما اصل سلاح فروشی، وقتی زمان جنگ نیست، محذوری ندارد).

حضرت در جواب، مرقوم فرمودند: «بعضهما...» (الحوالعاملی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۷: ۱۰۲)؛ آری بفروش، اما شرط سلاح فروشی آن است که اولاً: به هر دو گروه درگیر بفروشی، نه اینکه یک گروه را مسلح کنی و گروه دیگر را محاصره نظامی کنی و اسلحه بفروشی و ثانیاً: این جواز فروش، فقط شامل سلاحهای دفاعی می شود، نه سلاحهای تهاجمی؛ یعنی فروش شمشیر، تیر، نیزه، خنجر و دشنه، حرام است، اما فروش سپر و کلاه خود و دیگر سلاحهای دفاعی، حلال. بر پایه این حدیث، اسلام نه تنها اجازه نمی دهد که کسی علیه مسلمانان مسلح شود، بلکه اجازه نمی دهد دو کشور متخاصم که هر دو کافر و غیر موحدند با خرید سلاح از مسلمین به جنگ خانمان سوز خود ادامه دهند.

ج - عدالت قضائی میان کافران

وقتی حکومت اسلامی تشکیل شد و پیامبر گرامی اسلام ﷺ از جانب خداوند به عنوان قاضی محکمه منصوب شدند، دستور رسید که اگر یهودیان مدینه یا مسیحیان اطراف به محکمه تو آمدند، تو آزادی که آنها را در محکمه خاص خود بپذیری و یا می توانی آنها را به محکمه خود آنها ارجاع بدهی، ولی به هر تقدیر، اگر خواستی بین مسلمان و یهودی یا مسیحی و یا بین دو یهودی یا دو مسیحی یا بین یک یهودی و یک مسیحی، قضاوت و سمت داوری را به عهده بگیری، بر اساس قسط و عدل حکم کن:

«فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده (۵): ۴۲).

با اینکه یهودیان جزء کینه توزان نسبت به اسلام و مسلمین بودند، اما بعد از قدرت یافتن اسلام و تسلط بر ایشان، روابط پیامبر ﷺ با یهودیان مدینه بر اساس قسط و عدل بود. گاهی از آنها مال قرض می کرد و بدون سوء استفاده از قدرت، آن را پس می داد. علی بن ابیطالب علیه السلام نیز به همین شیوه، حکومت را اداره می نمود؛ یعنی با قدرتی که داشتند با یهودی در حد یک مسلمان

و بر اساس قسط و عدل رفتار می‌کردند.

د- اصل تلاش برای صلح جهانی و منع اختلاف‌افکنی و جنگ افروزی

امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره عصر بعثت و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: ^(۱) هنگام بعثت نبی گرامی، مردم زمین از حیث ملیت، ملت و دین، گوناگون بودند «و أهل الارض ملل متفرقه». رسول گرامی آنها را حیات بخشید و متحد کرد و هر انسانی، موظف شد که از انسانهای دیگر جدا نشود؛ اگر هر دو یک دین دارند بر مدار همان دین متحد باشند و اگر دین مشترک ندارند بر مدار اصول مشترک انسانی، متحد باشند. اختلاف به سود هیچکس نیست. کسی که خود را از جامعه جدا کرد، در واقع خود را از خیر جامعه جدا کرده است و البته جدا شدن او از جامعه شری به جامعه نمی‌رساند.

وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید:

....و إِيَّاكُمْ وَ التَّفَرُّقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنْبِ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ فَإِنَّمَا حُكِمَ الْحَكَمَانِ لِيُخَيَّبَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنَ وَ يُمَيِّتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنَ وَ إِحْيَاؤُهُ الْاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَ إِمَاتَتُهُ الْإِفْتِرَاقُ عَنْهُ.... (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷).

یعنی همان‌طور که اگر گوسفند از رمه جدا شود، طعمه گرگ می‌شود، کسی که از جامعه جدا شود، طعمه شیطننت شیطان می‌شود. بالآخره این جامعه یا اسلامی است یا انسانی. اگر کسی مسلمان است، بر محور اسلام با افراد دیگر متحد است و اگر غیرمسلمان است، بر اساس مدار و اصول انسانی با دیگران مشترک است.

اگرچه صدر خطبه درباره برقراری وحدت بین مسلمانان است، اما عموم تعلیل، شامل ملتهای گوناگون می‌شود. حضرت در بیان جامع دیگری می‌فرماید:

فَاِيَّاكُمْ وَ التَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ (همان، خطبه ۱۷۶).

من نه تنها از راه تجربه تاریخ، این سخن را با شما در میان می‌گذارم، بلکه از راه وحی نیز این را می‌گویم که چه در گذشته و چه در آینده، هیچ ملتی با تفرقه، هیچ

نتیجه‌ای نگرفته است. [و نخواهد گرفت] هیچ طایفه، قبیله و خانواده‌ای با اختلاف، خیرری ندیده است، نه در گذشته و نه در آینده.

اسلام که دین وحدت است، سعی می‌کند آنرا حفظ کند و اگر جایی تفرقه است، سعی می‌کند آن تفرقه را به وحدت تبدیل کند. لذا امام معصوم علیه السلام می‌فرماید: فروش سلاح تخریبی و تهاجمی در حال جنگ - اگر چه هر دو گروه متخاصم، کافر باشند - حرام است. اسلام، فروش سلاح را برای دفاع تأیید می‌کند، اما برای تهاجم، نه.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله وقتی قوانین حجاز را بر اساس قسط و عدل، تنظیم کرد، بر همین معیار برای دیگر مناطق نیز پیام داد تا جهان را یکی کند. اگر در روزگار گذشته، ایرانیان در اثر قدرتی که داشتند و یا رومیان در اثر اقتداری که داشتند، درگیر بودند، نبی اکرم، قیام کرد تا هم اختلافات درون مرزی مردم حجاز را سامان دهد و هم اختلافات برون مرزی را از بین برد و همه آنها را به یک اصل مشترک و هدف واحد فراخواند؛ چون اگر آن دو ابرقدرت آن روز؛ یعنی ایران و روم با هم درگیر می‌شدند، در همان عصر، جنگ جهانی اتفاق می‌افتاد؛ زیرا در آن زمان، اکثر شهرها و روستاها تابع یکی از این دو قدرت بودند.

اینکه وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام، رسول گرامی اسلام را معیار وحدت و الگوی اتحاد می‌داند، بر اساس نامه‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای سران ایران و روم نوشت.

هـ - عفو و گذشت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از پیروزی بر دشمنان و فتح مکه، عقده‌گشایی نکرد، بلکه فرمود: ما جنگ کردیم، اما نه برای خونریزی. انقلاب پیامبر (فتح مکه) برای کشورگشایی نبود. لذا بعد از ورود به مکه، اعلان عفو عمومی نمود و بسیاری از تبهکاران را بخشید، حتی خانه ابوسفیان را که سالیان متمادی علیه اسلام و مسلمین تلاش و کوشش کرد «بست» قرار داد. فرمود: هرکس به خانه ابوسفیان برود در امان است و خون او محفوظ است. گذشت از دشمن بر معیار گرم است. با این کار توانست روابط بین الملل را تضمین کند.

و - تقدم ارشاد و هدایت بر خشونت

اولیای دین تا حد امکان از کشتار و کشتن انسانها (مؤمنین و غیرمؤمنین) جلوگیری می‌کردند. مگر اینکه راه اصلاح و علاج مسدود شود و فرد به غده سرطانی تبدیل شود که چاره‌ای جز برش و عمل جراحی نیست. همان‌طور که داغ کردن در طب سنتی گذشته، آخرین دارو بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از بیانات نورانی خود می‌فرماید: ما تا جایی که امکان دارد از راه نصیحت، موعظه، ارشاد، هدایت و رهبری، شما را از تبه‌کاری باز می‌داریم و اگر هیچ‌کدام از اینها اثر نکرد، آن‌گاه دست به شمشیر می‌بریم. بعد ادامه می‌دهند و می‌فرمایند:

...وَ إِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸).

(الکئی) یعنی داغ‌کردن. دست به شمشیر بردن، مربوط به وقتی است که غده سرطانی به هیچ وجه قابل علاج نباشد.

ز - نفی سلطه‌گری

در اسلام، سلطه‌گری همچون سلطه‌پذیری، مذموم و ممنوع است. از منظر قرآن، اگر انسان به کسی آسیب برساند، همین ستم کردن، خودش دعا و مسألت است؛ یعنی خدایا کسی را بر ما مسلط کن تا ظلم کند. خود ظلم، دعا است. اینکه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ...» (ابراهم ۱۴): ۳۴. ناظر به همین مطلب است. هر کس سنت و سیرتی دارد که با آن از خدا سؤال می‌کند:

«وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (نساء ۴): ۹.

اگر می‌ترسید که فرزندان‌تان به تکذبی بیفتند، جامه کسی را از تن او بیرون نکشید؛ نان کسی را از دهان او نگیرید و روزی کسی را قطع نکنید. لذا در سوره مبارکه انعام آمده است:

«وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (انعام ۶): ۱۲۹. یعنی اگر کسی ستم کرد، ظالمی را بر وی مسلط می‌کنیم تا این ظالم، مظلوم ظالم دیگر بشود؛ رنج ببرد، ولی گنج اجر نصیب او نشده و مأجور نشود.

ظلم حتی نسبت به کافر، بلکه نسبت به حیوان هم حرام است. دینی که اجازه نمی‌دهد هیچ مسلمانی به سگی ستم کند، قطعاً اجازه نمی‌دهد که به یک انسان ستم شود. اگر کسی خواست مالش را وقف کند که یک یهودی در این مملکت گرسنه نماند، وقف او صحیح است. اگر کسی خواست مالی را وقف کند که یک ارمنی در کشور اسلامی گرسنه نماند، وقف او صحیح است. این دین با چنین دید وسیعی می‌تواند جهانی باشد و روابط بین‌الملل را تنظیم کند. با همان معیاری که اجازه نمی‌دهد، کسی ظلم کند، با همان معیار هم اجازه نمی‌دهد، کسی ظلم‌پذیر باشد. آنچه را که قرآن مطرح می‌کند نفی رژیم ارباب و رعیتی است و در واقع هم براندازی را بازگو

می‌کند و هم سازندگی را بیان می‌نماید، چنان‌که در سوره مبارکه آل عمران آمده است:

«مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّاتَيْنِ بِمَا كُنتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَذَرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنِّسِينَ أَرْبَاباً أَوْ يَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ» (آل عمران (۳): ۷۹-۸۰).

خداوند به هیچ پیامبری کتاب و نبوت نداد تا او مردم را به سوی خود و به سود خود دعوت کند، بلکه همه پیامبران آمده‌اند و گفته‌اند که ما با هم بنده خدای یگانه و یکتا هستیم. حضرت مسیح فرمود:

«مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (مائده (۵): ۱۱۷).

پس رژیم ارباب ورعیتی ممنوع است، اما رژیم ربانی بودن روا، بلکه لازم و واجب است. در رژیم ربانی، عالمی را ربانی می‌گویند که از یک‌سو ارتباطش با رب العالمین، مستحکم است و از سوی دیگر، پیوند تدبیری و تربیتی‌اش نسبت به جوامع بشری قوی باشد. چنین عالمی که نسبت به رب و تدبیر شدیدالربط است، خود و مردم را به الله دعوت می‌کند.

خاصیت رژیم ربانی این است که مدار و معیار آن تعلیم و تدریس است: «... كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَذَرُسُونَ» (آل عمران (۳): ۷۹) نبی اکرم ﷺ چون ربانی این امت و اسوه ربانین بود، خداوند خطاب به ایشان فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف (۱۲): ۱۰۸).

یعنی من خودم، مردم را به الله دعوت می‌کنم. پیروان من هم، مردم را به الله دعوت می‌کنند و این دعوت بر اساس بصیرت و بینایی است. لذا این معیار می‌تواند جهانی باشد. اگر کسی بخواهد بر اساس جاه‌طلبی، مردم را به سوی خود دعوت کند، احدی نمی‌پذیرد و اگر هم عده‌ای بپذیرفتند، گیرایی ندارد و دیر یا هم نخواهد بود؛ چون فطرت‌پذیر و دلپذیر نیست، ولی اگر به سوی الله خواندند، هم دلپذیر است و هم فطرت‌پذیر و هم قابل دوام.

اگر کسی جاه‌طلب بود و بر اساس جاه‌طلبی با دیگران رفتار کرد، حامی رژیم ارباب - رعیتی خواهد بود، ولی کسی که عالم ربانی و متقی است و با خدا رابطه ناگسستنی دارد و علاقمند تعلیم و تربیت صحیح مردم است، ارتباطش با متعلم بر سبیل نجات خواهد بود و پیوندی است

وَرَبَّكَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که یک نظام الهی آن را تأسیس کرده است. نه تنها نبی گرامی اسلام، بلکه همه انبیا، چنین روشی داشته‌اند؛ چون «أوتيت جوامع الكلم» اختصاصی به یک پیامبر ندارد و مربوط به نبوت عامه است.

فرعون می‌گفت: «... أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات (۷۹): ۲۴). نه اینکه من آفریدگار شمایم؛ چون خودش می‌دانست که دیگران قبل از او بودند و خود او هم مخلوق است. اینکه می‌گفت: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (قصص (۲۸): ۳۸) معنایش این است که رأی و اندیشه من، معیار تأمین سعادت شماست «... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (غافر (۴۰): ۲۹) و همان راهم، دین مردم می‌دانست «... ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ» (همان: ۲۶).

بنابراین رژیم ارباب-رعیتی، باطل است؛ خواه ارباب مردم، پیامبر باشد و خواه ملائکه؛ تنها رب مردم، خداست.

سخنی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که ایشان فرموده‌اند: «انا ربانی هذه الامة» (الراغب الاصفهانی، ۱۴۰۴ ق: ۱۸۴؛ الریشه‌ری، ۱۴۲۵ ق، ج ۸: ۲۴۷) من عالم ربانی این امت هستم؛ یعنی هم ارتباط من با خدا زیاد است - هرچه خدا گفت، فهمیدم و عمل کردم - و هم ارتباط من با شما زیاد است؛ چون خیر شما را می‌طلبم و مصلحت شما را می‌خواهم.

آیه ۱۳ سوره حجرات خطاب به مؤمنین نیست، بلکه خطاب به همه مردم عالم است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات (۴۹): ۱۳). ای مردم، چه مسلمان باشید، چه یهودی یا مسیحی و چه اینکه هیچ دینی را نپذیرفته باشید، هیچ فخری برای بشری نسبت به بشر دیگر نیست (هیچ گروهی نسبت به گروه دیگر حق فخر فروشی ندارد). این قبیله قبیله قرار دادن مردم به منزله یک شناسنامه طبیعی است تا یکدیگر را بشناسید.

پیام قرآن کریم آن است که هیچ بشری رب بشر دیگر نیست و این کاملاً قابل تفاهم است. با این اصل می‌توان با تمام بشر در روی کره زمین زندگی مسالمت‌آمیز داشت، اگرچه برخی مسلمان نباشند؛ چه اینکه در بخش دیگر فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (همان: ۱۱).

هیچ کس، دیگری را مسخره نکند؛ یعنی حیثیت او را لکه دار نکند. اینکه نباید هیچ کس، آبروی دیگری را ببرد، اختصاصی به مؤمنین و مسلمین ندارد، بلکه هر آن کس که در نظام اسلامی محترم است، آبرویش نیز محترم است و هیچ کس حق ندارد آبروی او را ببرد، گرچه مسلمان هم نباشد.

رابطه جهاد و اصل عدالت در روابط بین الملل

موضوع دیگری که در خصوص روابط بین المللی نظام اسلامی باید به آن توجه کرد، پرداختن به این مسأله است که اگر اسلام، دینی جهان شمول است و روابط بین الملل را بر اساس قسط و عدل مطرح می کند، چرا جنگ با کفار را امضا کرده است؟

این شبهه را می توان این گونه پاسخ داد که از نظر اسلام، جنگ دو قسم است: ابتدایی و دفاعی. جنگ دفاعی که فطری و غریزی است و جای سؤال و شبهه نیست. اگر بیگانه ای به کسی حمله نماید، بر او لازم و واجب است که به حکم غریزه از حریم خود دفاع کند؛ خواه مسلمان باشد، خواه مسلمان نباشد.

روح جنگ و جهاد ابتدایی هم - که از طرف نظام اسلامی شروع می شود - هم درحقیقت به جنگهای دفاعی برمی گردد؛ یعنی در صورتی که با کافران، اتمام حجت شده و برای آنان استدلال آورده شده باشد، قبل از جهاد علیه آنان، آیات الهی بر آنها عرضه می شود و اگر برهان عقلی خواستند ارائه می شود و چنانچه برهان آسمانی خواستند، به عنوان معجزه ارائه می شود تا به جایی برسد که «... تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» (بقره ۲: ۲۵۶) و حق کاملاً آشکار شود، بعد از آن اگر نپذیرفتند، معلوم می شود، می خواهند با فطرت انسانها بجنگند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید: سرّ اینکه مستکبران حجاز، مطرود بودند، آن است که عده ای به حضور پیامبر آمدند و گفتند: اگر معجزه ای ارائه دهی، ایمان می آوریم. فرمود: چه کنم؟ امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودم - مشرکین به پیامبر عرض کردند - شما دستور بدهید این درخت که روبروی شماست از ریشه کنده شود و به حضور

وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ
بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ

شما بیاید. امیر مؤمنان می‌فرماید: دیدم به‌دعای پیامبر و اذن خدای سبحان، آن درخت از جا کنده شد و حرکت کرد و به‌حضور حضرت آمد به‌گونه‌ای که شاخه‌های آن درخت روی دوش ما قرار گرفت. مشرکین دیدند، ولی بهانه آوردند و گفتند: دستور بده این درخت، دو نیم شود، نیمی اینجا بماند و نیمه دیگر به جای اول برگردد. پیامبر ﷺ این کار را هم به‌اذن خدای سبحان انجام داد. باز گفتند: دستور بده نیمه دوم به سمت آن نیمه برگردد و مانند اول شود. پیامبر ﷺ دستور داد و نیمه دوم حرکت کرد و به نیمه اول، ملحق شد و درخت به‌حالت اول درآمد.

مشرکین متعصب این معجزه را با چشمان خود دیدند، ولی همانگونه که کافر آمدند، در حال کفر هم برگشتند و ایمان نیاوردند؛ زیرا مستکبران کسانی هستند که با اینکه حق برای آنها از راه برهان عقلی و نقلی و آسمانی روشن می‌شود، حاضر نیستند ایمان بیاورند.

چنین افرادی هم با فطرت خدا جوی خود در جنگند و هم جلوی اسلام و ایمان دیگران را می‌گیرند. قرآن از این عده به‌عنوان منافق یاد می‌کند:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتِ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» (نساء: ۴۶).

چه اینکه منافقان هم مستکبرانه رفتار می‌کنند. «صد» یعنی منحرف کردن. خداوند می‌فرماید: کار اینها صد است؛ یعنی هم خود را از پذیرش دین جدید منحرف می‌کنند و هم جامعه را باز می‌دارند. لذا مستکبر، دو کار می‌کند: هم چراغ فطرت خود را خاموش می‌کند و هم چراغ فطرت دیگران را، تا هم خود در تیرگی به‌سر ببرد و هم دیگران در تاریکی کنند. بنابراین، مستکبر، مهاجم است و تهاجم، اول از طرف او شروع شده است و چون مهاجم است، دین به‌عنوان «دفاع» دستور می‌دهد که با مستکبر بچنگید.

قرآن این معنا را در آیات مختلفی به‌طور مستدل تشریح کرده است:

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَ لَا دَفْعُ اللَّهِ لِلنَّاسِ بِبَعْضِهِمْ بِنَفْسِهِمْ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج: ۲۲: ۴۰).

اگر دفاع مردان الهی نباشد، عده‌ای، مراکز مذهب را ویران می‌کنند و وقتی مراکز مذهب ویران شد، تبلیغ مذهب از جامعه رخت برمی‌بندد و وقتی تبلیغات مذهبی به‌دست نسیان سپرده شد، جامعه به‌فساد کشیده می‌شود. همین مطلب در آیه‌ای دیگر چنین بیان شده است:

«فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ

عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره (۲): ۲۵۱).

اگر دفاع نباشد، جامعه آلوده می شود و زمین تباه می گردد.

قرآن کریم در مورد اعمال فسادانگیز عده ای چنین می فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم (۳۰): ۴۱).

فساد، دریا و صحرا را فرا می گیرد. با بمبها، موشکها و انفجار چاه های نفت، دریاها، صحراها و بیابانها را به فساد می کشند. دریا و خشکی در اثر بزهکاری عده ای تبهکار، به تباهی کشیده می شود. پس اگر دفاع نباشد؛ اولاً: مراکز مذهب تعطیل می شود و ثانیاً: در اثر تعطیلی مراکز مذهب، جامعه به فساد کشیده می شود؛ زیرا اکثر مردم با تبلیغ زنده اند.

برای نشر احکام سه مرحله وجود دارد:

۱. تبلیغ: که انسان در مجامع عمومی با گفتن، ذوقهای هنری، نظم و نشر، حرفش را به مخاطب می رساند. این مرحله، برای توده مردم است.

۲. تعلیم: بالاتر از تبلیغ، مرحله تعلیم است. نظیر آنچه که در حوزه ها و دانشگاه ها و مراکز علمی وجود دارد که یک استاد با استدلال و برهان، مطلبی را به شاگرد یاد می دهد.

۳. تحقیق: این مرحله از تعلیم هم بالاتر است. آنچه که جنبه عمومی دارد و جامعه را اداره می کند؛ تبلیغ است و اگر مراکز مذهب نباشند، تبلیغ، تعطیل می شود و اگر تبلیغ، تعطیل شود، توده مردم و مخصوصاً جوانان براساس دیدنهای شنیدنیهای غیرمذهبی به سمت باطل، گرایش می یابند؛ چون گناه به چشم و گوش نزدیکتر است و از این جهت، شهوت دامن آنها را می گیرد. لذا قرآن کریم از وجود این دو خطر پرده برداشته، می فرماید: اگر دفاع نباشد، اول مراکز مذهبی تعطیل می شود و بعد هم جامعه به فساد کشیده می شود.

سیاست فرهنگی نظام اسلامی در عرصه بین المللی

از آنجا که نظام اسلامی بر هیچ کس داعیه ربوبیت ندارد و براساس رژیم ربانی بودن و متعلم بودن، «علی سبیل النجاة» اداره می شود. قرآن کریم انسانها را بر همین اساس ارشاد نموده، می فرماید:

«... وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ»

(آل عمران (۳): ۷۹).

شما می‌توانید ربانی این امت باشید و ربانی بودن از ناحیه گسترش فرهنگ است. اگر رژیم، رژیم ربانیت است با تعلیم آمیخته است و لذا در قبال تهاجم فرهنگی کاملاً می‌تواند پیشگیری کند.

همه انبیا به دو چیز مسلح بودند: علم صحیح و عمل صالح. درست می‌فهمیدند و درست عمل می‌کردند. کار انبیا هم نشر همین دو چیز بوده است:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (بقره (۲): ۱۲۹).

یعنی انبیا مردم را، هم عالم می‌کردند و هم می‌پروراندند. قرآن کریم بر این دو امر تکیه دارد و انبیای ابراهیمی نیز بر همین معیار، ربانی امم خویش بوده‌اند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: خداوند به وسیله پیامبر اکرم، مردم را از جهالت و ضلالت نجات داد:

... فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ (نهج البلاغه، خطبه ۱).

یعنی نبی اکرم، هم مردم را عالم کرد و هم مردم را پروراند. در زیارت اربعین سالار شهیدان نیز می‌خوانیم که حسین بن علی (علیه السلام) خون جگرش را برای همین دو مطلب داد:

و بذل مهجته فيك ليستنقذ من الجهالة و حيرة الضلالة.

پس آنچه را که انبیا و اولیای دین به آن مسلح هستند، تعلیم و تزکیه (آگاه کردن و پروراندن)، مردم است.

گفتمان بین المللی دولت مهدوی

در زمان حکومت حضرت ولی عصر (عجل تعالی فرجه الشریف) نیز ممکن است کسی اسلام را نپذیرد، ولی آنچه که روی زمین حکومت می‌کند قسط و عدل است. تأکید روایات بر این نیست که در زمان ظهور همه مردم روی زمین، مسلمان می‌شوند. شاید از بعضی آیات قرآن نیز بتوان استفاده کرد که در زمان ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا فداء) برخی از پیروان ادیان دیگر به دین خود باقی می‌مانند؛ نظیر دو آیه‌ای که در سوره مبارکه مائده می‌باشد:

«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا

يَصْنَعُونَ» (مانده (۵): ۱۴).

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَآلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (همان: ۶۴).

در یک جا سخن از «القاء» و در جای دیگر سخن از «إغراء» است.

خداوند متعال می‌فرماید: ما بین یهودیها و نیز مسیحیها در اثر سوء رفتارشان، اختلاف را تا روز قیامت، القاء کردیم. این قید «تا روز قیامت» نشان می‌دهد که یهودیت و مسیحیت در عصر ظهور هم ریشه کن نمی‌شوند. گرچه کم خواهند شد، ولی از بین نمی‌روند و جزیه می‌پردازند. نه توان ظلم دارند و نه هیچ مسلمانی بر آنها ستم می‌کند. اساس حکومت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) قسط و عدل است، نه اسلام. خداوند به وسیله حضرت ولی عصر، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، نه پر از اسلام. اگرچه این امکان وجود دارد که کسی مسلمان نشود، ولی ناچار است بر محور اصول انسانی رفتار کند و اسلام هم با او بر اساس عدل رفتار می‌کند.

لذا از آیات ۱۴ سورة غافر^(۱)، ۸ و ۹ سورة صف^(۲)، ۳۲ و ۳۳ سورة توبه^(۳) که با تعبیرات «ولو کره الکافرون» یا «ولو کره المشرکون» آمده است، می‌توان استفاده کرد که در زمان ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز مشرک و کافر وجود دارند، اما مغلوب حکومت اسلامی هستند و تنها حکومت، حکومت اسلامی است.

از این نتیجه در کنار نتایج قبلی چنین به دست می‌آید که آنچه خداوند وعده آنرا به جوامع بشری داده است و زمین را از آن پُر خواهد کرد، همان اصول مشترک انسانی؛ یعنی اصل قسط و عدل است. اما در خصوص مسأله اسلام و مانند آن، چنین وعده‌ای داده نشده است.

نبی گرامی، حضرت محمد مصطفی ﷺ جوامع بشری را همتای هم و در کنار هم، بر اساس

۱. «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».

۲. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

۳. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

آن اصول مشترک انسانی، محور تعلیم و تربیت قرار می‌دهد. حضرت می‌فرماید: «الناس سواء کاسنان المشط» (المتقی الهندی، ۱۴۰۹ ق، ج ۹: ۳۸؛ ابن شعبه الحرانی، ۱۴۰۴ ق- ۱۳۶۳ ش: ۳۶۸)؛ طبقات مختلف مردم مانند دندان‌های شانه‌اند. سخن از مؤمنین و مسلمین نیست، بلکه سخن از ناس و مردم است. شانه اگر بخواهد غبار از سر و روی برطرف کند و موی را شانه بزند و تعدیل کند، دندان‌هایش باید کنار هم و با فاصله کم، به‌طور منظم قرار گیرند.

آن حضرت در بیان دیگری می‌فرماید: مردمی که در یک جامعه به‌سر می‌برند و روی زمین زندگی می‌کنند، مانند سرنشینان یک کشتی‌اند. در این فرمایش نیز مطلق مردمی را که روی زمین زندگی می‌کنند، خطاب قرار دادند که اختصاصی به حوزه اسلامی و ایمانی ندارد. این بیان درباره امر به معروف و نهی از منکر هم قابل تعمیم است.

اگر یکی از سرنشینان کشتی بخواهد زیر صندلی خود را بشکافد و وقتی دیگران می‌پرسند: چه می‌کنی؟ بگوید: می‌خواهم زیر صندلی خود را سوراخ کنم و کاری به شما ندارم، چنانچه دیگران نخواهند او را نهی کنند و دست او را باز بگذارند، آب به‌درون کشتی راه پیدا می‌کند و همه هلاک می‌شوند، ولی اگر سایر سرنشینان کشتی، او را نهی کردند و داس یا تبر را از دست او گرفتند، همه به سلامت به مقصد می‌رسند.

در این حدیث، مسأله نهی از منکر به صورت جهانی و در سطح رابطه بین الملل مطرح شده است، نه مقطعی و منطقه‌ای؛ چون اگر ظلم به جایی رخنه کرد، آثار شوم آن، نه فقط مردم یک منطقه، بلکه همه را در بر می‌گیرد و اگر جنگ در یک جا راه پیدا کرد، زمینه جهانی شدن را فراهم می‌کند.

بنابراین، اصول مشترک انسانی، اولاً: نهی از منکر را نسبت به کافران هم لازم می‌داند و ثانیاً: روابط بین الملل را بر اساس قسط و عدل تنظیم می‌کند.

لذا منظور از آیه ۳۳ سوره توبه: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و آیات مشابه آن، این نیست که در آخرالزمان فقط دین اسلام باقی خواهد ماند و شرک و کفر کاملاً از بین خواهد رفت؛ چون مشرک اگر مسلمان بشود، دیگر کراهتی ندارد. پس مشرک، مسلمان نمی‌شود، بلکه اسلام، ظاهر بر شرک می‌شود؛ یعنی غالب بر شرک می‌شود. مشرک اگر از پیروان اهل کتاب باشد یا جزیه می‌پردازد و یا بنا بر قراردادی که در زمان حکومت اسلامی، تدوین و تنظیم می‌شود در مورد وی رفتار می‌شود. احکام فقه هم به همان روابط بین الملل بر می‌گردد. در معاملات، عقود و ایقاعات به‌طور وسیع دیده می‌شود که فقه اسلامی، مسلمان و غیرمسلمان را

در موارد مختلف شریک می‌داند و احکام را برای هر دو، قابل اجرا می‌داند و این به‌خاطر آن نیست که کفار مکلف به فروغ هستند، همانطور که مکلف به اصول هستند، بلکه ما موظفیم این احکام را رعایت کنیم ولو با غیرمسلمان؛ مگر در موردی که آنها با مسلمانان در حال حرب باشند که در این صورت، مالشان فیء مسلمین است که آن، بحث دیگری دارد.

نامه سلیمان پیامبر به ملکه سبا نیز، بر اساس همین روابط بین‌الملل بوده است که در آن، دعوت به قسط و عدل شده و اینکه غیر خدا را نپذیرید.

لذا در متن نامه رسمی رسول گرامی اسلام ﷺ همان مطلبی می‌آید که در متن دعوتنامه سلیمان آمده است:

«أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ» (نمل: ۲۷): (۳۱).

یعنی شما بر رسالت و وحی من برتری نجوید و «منقاد» دین اله باشید که خود من هم «منقاد» اله هستم. پایان نامه نیز چنین است:

«... قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (همان: ۴۴).

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دارالجمیل، ج ۱، ۱۴۰۷ق، ج ۲.

۴. ابن شعبه الحارثی (وفات قرن ۴ق)، تحف العقول، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ج ۲، ۱۴۰۴ق، ۱۳۶۳ش.

۵. ابو مخنف الازدی (وفات ۱۵۷ق)، مقتل الحسین، قم، مطبعة العلمیه، بی تا.

۶. الحر العاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل بیت لاحیاء التراث، ج ۲، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷.

۷. الراغب الاصفهانی (وفات ۵۰۲ق)، مفردات غریب القرآن، دفتر نشر الکتاب، بی جا، ج ۲، ۱۴۰۴ق.

۸. الریشهری، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتاب والسنة والتاریخ، قم، دارالحدیث، ج ۲، ۱۴۲۵ق، ج ۸.

۹. الطبری (وفات ۳۱۰ق)، تاریخ طبری، لبنان، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی تا، ج ۲.

۱۰. المتقی الهندی (وفات ۹۷۵ق)، کنز العمال، لبنان، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق، ج ۹.